



امروز که به جای نشستن پشت نیمکت مدرسه مجبور است در چهارراه‌ها فال بفروشد یا شیشه ماشین پاک کند، فردا به نیروی کار بی‌مهارت و کم‌درآمد بدل خواهد شد. این روند، نه تنها آینده فردی او را تباه می‌کند بلکه به توسعه‌نیافتگی اجتماعی و اقتصادی کل جامعه نیز دامن می‌زند.

کودکان مهاجر و محرومیت از حقوق اولیه

از سوی دیگر، ما نیازمند بازنگری در قوانین مرتبط با کودکان مهاجر هستیم. بخش بزرگی از کودکان کار در ایران، همان‌طور که اشاره شد، فرزندان خانواده‌های مهاجر به‌ویژه افغان هستند. این کودکان به دلیل نداشتن شناسنامه یا مدارک هویتی از بسیاری از خدمات اولیه مانند مدرسه و بیمه محروم می‌مانند. محرومیت از آموزش، آن‌ها را به طور کامل در دایره کار خیابانی گرفتار می‌کند. در حالی که تجربه کشورهایی که با بحران‌های مشابه مواجه بوده‌اند نشان می‌دهد، اعطای حداقل حقوق شهروندی به این کودکان می‌تواند آن‌ها را از خیابان به کلاس درس منتقل کند.

حمایت از خانواده برای پیشگیری از کودک‌کار

نکته مهم دیگر، لزوم تقویت نظام حمایتی خانواده است. کودکانی که در خانواده‌های پرتنش، گرفتار اعتیاد یا خشونت خانگی بزرگ می‌شوند، بیش از دیگران در معرض تبدیل شدن به کودک کار هستند. اگر بتوانیم با آموزش مهارت‌های فرزندپروری، ارائه خدمات مشاوره و کاهش آسیب‌های اجتماعی از خانواده‌ها حمایت کنیم، در واقع از بروز کودکان کار آینده جلوگیری کرده‌ایم.

در نهایت، باید پذیرفت که کودکان کار یک «مسأله اجتماعی» هستند نه یک «معضل فردی». آن‌ها انتخاب نکرده‌اند که پشت چراغ قرمز بایستند و دست‌های کوچک‌شان را برای فروش آدامس دراز کنند؛ بلکه ما به عنوان جامعه شرایطی را فراهم کرده‌ایم که آن‌ها جز این راهی برای بقا نداشته باشند. اگر بخواهیم آینده‌ای متفاوت برای این کودکان بسازیم، باید نگاه خود را از سطح خیابان به عمق ساختارهای اقتصادی، فرهنگی و حقوقی ببریم و با عزمی جدی برای تغییر اقدام کنیم.

پیامدهای روانی و اجتماعی

از منظر روانشناختی، حضور مستمر در خیابان‌ها آسیب‌های پنهان و عمیقی بر ذهن و روح کودک وارد می‌کند. کودکانی که در معرض تحقیر، خشونت کلامی و نگاه‌های منفی رهگذران قرار می‌گیرند، به تدریج دچار کاهش عزت‌نفس، اضطراب اجتماعی و حتی پرخاشگری می‌شوند. بسیاری از آن‌ها در نوجوانی احساس بی‌هویتی و بی‌پناهی دارند و برای فرار از این احساسات منفی به گروه‌های بزهکار یا مصرف مواد مخدر روی می‌آورند. این در حالی است که اگر در همان دوران کودکی مورد حمایت قرار می‌گرفتند، می‌توانستند استعدادهای خود را شکوفا کنند و در آینده فردی مفید برای جامعه باشند.

نقش نهادهای دولتی و سازمان‌های مردم‌نهاد

در این میان نقش نهادهای دولتی و مدنی بسیار پررنگ است. تجربه بسیاری از کشورها نشان می‌دهد که تنها با همکاری چندجانبه میان دولت، سازمان‌های مردم‌نهاد، نهادهای آموزشی و حتی بخش خصوصی می‌توان به کاهش معضل کودکان کار کمک کرد. برای مثال، ایجاد مراکز حمایتی که هم خدمات آموزشی و هم خدمات روانشناسی ارائه دهند، می‌تواند تا حد زیادی از ورود کودکان به چرخه کار خیابانی جلوگیری کند. همچنین، وضع قوانین حمایتی در زمینه اشتغال والدین، بیمه‌های اجتماعی و حمایت از مادران سرپرست خانوار از دیگر اقداماتی است که به شکل غیرمستقیم اما مؤثر، به کاهش کودکان کار کمک می‌کند.

ضرورت آموزش و تغییر نگاه جامعه

نباید از نقش آموزش عمومی نیز غافل شد. جامعه‌ای که نگاهی به کودک کار تنها نگاهی ترحم‌آمیز یا سرزنشگرانه باشد، نمی‌تواند راه‌حلی پایدار بیابد. لازم است رسانه‌ها، مدارس و دانشگاه‌ها به ارتقای آگاهی